

شیخ احمد احسائی

(۱۱۶۶ - ۱۲۴۹)

بقلم آقای مرتضی مدرّسی چهاردهی

شرح ذیل يك قسمت از کتاب بسیار مفیدی است که آقای مرتضی مدرّسی چهاردهی مدتهاست بهدایت و تشویق استاد علامه بزرگوار آقای محمد قزوینی مدّ ظلّه در شرح حال مشاهیر و بزرگان يك قرن و نیم اخیر ایران در دست تألیف دارند. این کتاب گرانبها که امیدواریم بزودی کامل و بزور طبع آراسته گردد از آنجا که مؤلف محترم شب و روز خود را در کار تکمیل آن و جمع آوری هر گونه اطلاعات صرف میکنند و همتی ملال ناپذیر و ذوقی مخصوص در راه آن بخرج میدهند البته تألیفی نفیس خواهد بود و آقای مدرّسی با فراهم آوردن آن بار بزرگی را از گردن آیندگان که جوینده نام و نشان بزرگان و مشاهیر قریب بعهد ما باشند بر خواهند داشت. ما این نوشته را که در معرفی یکی از مشاهیر قرن گذشته ایران یعنی شیخ احمد احسائی مؤسس مذهب شیخیه و محرّک چند نهضت مذهبی در این کشور نداشتی شده با کمال تشکر از نویسنده آن با پاره ای توضیحات و اضافه و نقصانهائی که باذن خود نویسنده بعمل آمده ذیلاً درج میکنیم.

مجله یادگار

۱ - نسب شیخ احمد و تاریخ تولد او

شیخ احمد احسائی پسر زین الدین بن ابراهیم بن صفر بن ابراهیم بن داغر بن

رمضان بن راشد بن دهیم بن شمرخ بن صوله است.

داغر بن رمضان و جمله پدران او را منزل و سامان چون بادیه نشینان دیگر در

کوه و بیابان بود، معرفتی چندان بمذاهب و ادیان نداشتند و چون از اهل تتبع و از معاشرین شیعه نبودند بر طریق اهل سنت و جماعت میرفتند اما از تعصب خالی بودند و همچنان سیره آب و اسلاف را پیروی میکردند.

وقتی مابین داغر و پدرش رمضان بن راشد نزاعی شد که من بعد از مجاورت ایشان مانع گشت داغر ناچار ترك پدر گفت و عیال خویش را بمطیرفی از قرای احسائه انتقال داد، زمانی نگذشت که از مذهب اجدادی بر گشت و قبول تشیع نمود. شیخ احمد احسائی نواده سوم داغر در ماه رجب ۱۱۶۶ در این محل متولد شده است.

۴ - غاز جوانی شیخ

شیخ احمد چون سنش پنج رسید از خواندن قرآن فارغ گردید، از این پس همیشه اوقات متفکر و متذکر بود و میگفت که هنگام معاشرت با کودکان تنها تنم در میان بلهو و لعب مشغول بود و در هر امری که محتاج بنظر و تدبیر بود بزهمه مقدم بودم و بزهمه سبقت می جستم و چون تنها میشدم در عمارات ویرانه و اوضاع زمانه نظر میکردم و عبرت میگرفتم و با خود میگفتم چه شدند ساکنان اینها و کجا ایند آباد کنندگان آنها و بیاد ایشان می افتادم و میگفتم و مرا با این خرد سالی عادت بر این جاری بود. و نیز میگفت که قریه ای که مسکن ما آنجا قرار داشت اهلس را بملاهی و معاصی حرصی تمام بود و در میان ایشان احدی نبود که امر بمعروف و نهی از منکر نماید و مردم آنجا چیزی از احکام نمیدانستند و چنان بلهو و لعب مشغول و حریص بودند که آلات لهو خویش را بردز خانه هامی آویختند و بدانها بریکدیگر تفاخر مینمودند و ایشان را انجمن های خاص بود که همگی آنجا جمع شده مشغول بانواع ملاهی و اقسام مناهی میشدند و از طبل و مزمار و رباب و عود و تار و انواع سرود هیچیک را فرو گذار نمی نمودند و من چون بر مجالس ایشان میگذاشتم در گوشه ای با اطفال مینشستم تنم در میان تنها بود و روجم متعلق بعالم بالا، چون تنها میشدم خلوتی گزیده و بفکرت فرو می رفتم و بحال خویش میگفتم و نفس خود را بر معاشرت و مجاورت ایشان ملامت میکردم و گاه میشد که میخواستم خود را هلاک نمایم با آنکه نمیدانستم این اعمال حرام است یا حلال.

پیوسته تفکر مینمودم که خداوند این خلق را عبث و لغو و محض لهو و لعب نیافریده و بعقل خویش میفهمیدم که باید از خلقت اراده‌ای فرموده باشد لیکن هر چه تفکر میکردم غایت ایجاد و علت این بنیاد را نمی فهمیدم، سینه‌ام تنگ میشد و همواره در اوضاع دنیا فکر میکردم و عبرت میگرفتم و از معاشرت جهال با وصف خردسالی نفرت داشتم و خلوتی گزیده بحال خویش مشغول میگشتم تا آنکه روزی تنی از خویشاوندان که بکارهای نادانان مبتلی بود نزد من آمد و گفت یا بن عم چنان در نظر دارم که شعری چند بنظم آورم و از تو اعانت میخواهم، با آنکه کودک بودم قبول کردم، اوراقی چند از بفل در آورده نظر میکردم، از وی گرفتم و گشودم، ایبائی ملاحظه نمودم منسوب بشیخ علی بن حماد بحرینی در مدح ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین که مطلعش اینست :

لله قوم اذا ما الليل جنهم قامو من الفرش للرحمن عبادا

چون اشعار را قرائت کردیم اوراق را انداخت و گفت که چون نحو ندانی انشاء شعر نتوانی چون این سخن از وی شنیدم بغاطرم رسید که تحصیل نحو نمایم که انشاء شعر توانم.

طفلی از منسوبان مادر من در قریه ای نزدیک بقریه ما بود نزد شیخی مشغول تحصیل بود از وی پرسیدم که در نحو مبتدی را چه کتاب ضرور است گفت عوامل جرجانی، نسخه‌ای از وی گرفتم و نوشتم لیکن از اظهار این امر نزد پدر حیا مینمودم اما چون شوق این امر بر من غالب آمد خاصه محض انشاء شعر چرا که امری برتر منظور نظر بلکه متصوّر نبود روزی در خانه خویش در حجره پدر خفتم و اوراقی در کف گرفتم شاید پدر بیاید و بنشیند و اوراق را ببیند، آمد و نشست و دید از مادر پرسید در کف احمد چیست؟ گفت نمیدانم گفت بگیر و بیاور چون خواست بگیرد دست خود را چون خفتگان سست کردم گرفت و برد و نمایاند، فرمود رساله نحو است از کجا آورده؟! گفت نمیدانم، فرمود بجایش نه، من نیز دست خویش سست کردم در کفم نهاد، سپس از جای خویش برخاستم و اوراق را پنهان داشتم

پدر پرسید این رساله را از کجا آورده؟ گفتم خود نوشته ام فرمود میل تحصیل داری گفتم آری و این کلامه بدون اختیار بر زبانم جاری شد.

الفرض پدر بامدادان مرا نزد آن شیخ فرستاد و شیخ نیز مرا با همان کودک بمناسبت خویشی همدرس نمود کتاب اجرومیة و عوامل را نزد وی بانجام رساندم بتحصیل علوم دیگر پرداختم لیکن در اثنای تحصیل چون شفای قلبی حاصل نشد باطلناً منصرف گشته ولی ظاهر مشغول بودم و در نفس خود داعیه هائی مشاهده مینمودم و قلق و اضطراب در دل خود می یافتم و همواره طالب خلوت و مایل بعزلت بودم و کوه و بیابان را دوست میداشتم و از مجاورت خلق و معاشرت ایشان ترسناک و پرهیزان بودم و پیوسته در اوصاف روزگار فکر نموده عبرت می گرفتم.

بالاخره از تحصیل علوم ظاهر منصرف گشتم و بهر کس که میگذاشتم کلامه ای از آنچه در خواب شنیده بودم نمی شنیدم، علم فقه و حدیث در کسی نمیدیدم با این حال در میان مردم بودم تنم با ایشان محشور بود و جانم فرسنگ ها از ایشان دور بود، چنان مینمود که کسی مرا میخواند لیکن خواننده را نمیدیدم و هر آن این حال در من قوت میگرفت و نفرتم از خلق زیاد میشد تا آنکه از یاران مهاجرت کرده عزلت جستیم و چون مصیبت زدگان در گوشه محنت نشستیم و در بروی اغیار بستیم بگریه و زاری و ناله و بی قراری مشغول گشتیم و بکسی میمانستم که بچیزی مانوس و شاد شده باشد.

بنابر این روز بروز بر عبادت می افزودم و فکرت و نظری نمودم و قرأت قرآن و تدبیر در معانی آن و استغفار در اسحار بسیاری کردم.

۴- مهاجرت شیخ

در سنه هزار و صد و هفتاد و شش که از سن شیخ احمد بیست سال گذشته بود در این حال کسی را برای اظهار اسرار الهی نیافت زیرا که در آن نواحی جمعی سنی بودند و غالب آنها اهل تصوف و برخی شیعه اتنی عشری و در میان ایشان جناحتی نیز از علمای ظاهری بودند که ایشان را از بطنی با حکمت نبود تا چه رسد باسرار خلقت لاجرم آهنگ مهاجرت نمود و راه عتبات عالیات در پیش گرفت تا منگرا هلی برای امر

خویش جوید چون بکر بلای معلی و نجف اشرف مشرف گشت در مجالس و محافل علماء و فضلاء حاضر میشد و مشاهیر علماء در آن وقت آقا باقر وحید بهبهانی و سید مهدی بحر العلوم بودند، غالباً در مجالس درس و بحث ایشان حاضر میگشت و کسی از حالش آگاهی نداشت وقتی از سید مهدی بحر العلوم خواهش اجازه روایتی نمود چون معرفتی بحالش نداشت تأمل نمود.

سید پرسید تألیف و تصنیف چه دارید، اوراقی چند در شرح تبصره نوشته بود تقدیم داشت سید بعد از دقت فرمود یا شیخ سزاوار قدر تو آن است که مرا اجازت دهی پس اجازه ای نوشت و داد و در همان ایام رساله ای که در قدر نوشته بود بحضور سید بحر العلوم تقدیم کرد و سید شیخ را احترام فوق العاده و اکرامی زیاد نمود بعد از چندی در عراق طاعونی پدید آمد که همگی متفرق شدند و شیخ احمد نیز مراجعت بوطن نمود. بعد از ورود زنی از نواحی قرین که از نواحی آن سامان است بنکاح خویش در آورد و او اولین زن شیخ بود و چون چندی در آنجا اقامت نمود امرش شهرت گرفت و معروف گردید پس از چندی با خانواده ببحرین منتقل شد و چهار سال در آنجا اقامت نمود تا آنکه در ماه رجب هزار و دویست و دو ازده هجری بکربلا و نجف رفت پس از مراجعت در بصره توقف نمود و خانواده خود را از بحرین خواست در آنجا توقف کرد حاکم آن نواحی با شیخ بحسن سلوک رفتار میکرد و در مدت سه سال در بصره و احساء متوقف شد و در اوایل سال هزار و دویست و شانزده هجری در روز عید غدیر طایفه و هابی در کربلا خروج نموده قتل و غارت بی نهایت کردند و چندی نگذشت که شیخ از هجوم و اجتماع خاص و عام متنفر و منزجر گشت.

ناچار بحبارات که یکی از قرای بصره است منتقل شده بعد از چندی باز ببصره مراجعت نمود و از آنجا باز بقریه دیگر بنام تنویه رفت و چندی توقف نمود بدو نشوه که در غربی همین ده است انتقال نموده هیجده ماه متوقف بود چون از اجتماع متنفر بود هر وقت بجائی انتقال مینمود تا آنکه محلی مطبوع یابد و چون مکانی مناسب طبع او نمی افتاد بجائی دیگر انتقال مینمود. وقتی عبدالمنعم بن سید شریف جزائری که از مشاهیر آن صفحات بود عرض کرد که هرگاه خاطر مبارک بانزو او

عزالت است در این حوالی قریه ایست موسوم بصفاده برای آسودگی مناسب تر از آن محلی نیست و از محل عبور و مرور دور است لهذا در سنه هزار و دو بیست و نوزده باعیال بدان محل مهاجرت کرد و یکسال نیز توقف نمود، آنجا نیز مطبوع طبع او واقع نیفتاد و آنرا از حیث مردم و زمین بدترین بلاد یافت و قصیده در مذمتش انشاء فرمود که مطلعش این است:

داهر هذا الدهر لیس یسعد و هو لما نجمه مسدد

لاجرم عهد و عیال رانزد فرزند خویش شیخ علی نهاد و خود بمصاحبت فرزند دیگر شیخ عبدالله مسافرت نموده بسوق الشیوخ رفت در این وقت شیخ محمد تقی مرزندش ساکن آن محل بود شیخ عبدالله را برای تحصیل علم نزد او نهاده خود ببصره رفت و خانه ای برای زن و بچه خود معین نموده از پی ایشان فرستاد پس از ورود ایشان خود عزم زیارت عتبات نمود تا از آنجا بخراسان مشرف شود.

۴ - مسافرت شیخ بایران

شیخ احمد در سال هزار و دو بیست و یک بمصاحبت فرزند خود شیخ علی و چند نفر دیگر بنجف و کربلا شافت و از آنجا بایران آمد، عبوراً بیزد رفت علماً و اهالی یزد احترام و اکرام بجای آوردند و اهالی یزد طالب اقامت شیخ در یزد شدند بهمین جهت شیخ پس از ادای زیارت بیزد مراجعت کرد و چون چندی توقف نمود و اراده حرکت کرد اهل یزد باز التماس و خواهش نمودند ناچار اجابت نمود و بعضی از خانواده را همراه شیخ علی و دیگران از راه شیراز و اصفهان روانه بصره نمود و خود با یکی از زوجات اقامت نمود و بنای دعوت نهاد کم کم مشهور شد و امرش در کشور ایران انتشار یافت تا اینکه پادشاه عصر فتحعلی شاه قاجار بشیخ احمد ارادتی بهم رسانید و مشتاق زیارتش گردید، مکتوبات پی در پی ارسال میداشت تا مکتوبی بدین مضمون بشیخ احمد نوشت و ارسال نمود که اگر چه مرا واجب است که زیارت آن مقتدای انام و مرجع خاص و عام مشرف شوم چرا که مملکت ما را بقدم بهجت ازوم خود منور فرموده لیکن مرا بجتهائی مقدور نیست و معدوم و اگر بخواهم خود روانه یزد گردم لااقل باید ده هزار قشون همراه آورد و شهر یزد و ادبی است

غیر ذی ذرع و از ورود این قشون اهل آن ولایت بقحط و غلامبتلی خواهند گشت و آشکار است که آن بزرگوار راضی بسخط پرورگار نیست و الا من کمتر از آنم که در محضر انور مذکور گردم چه جای آن که نسبت بان بزرگوار تکبر و رزم پس از وصول این مکتوب هر گاه ما را بقدم میمنت لزوم سرافراز فرمود فهو المطلوب و الا خود بناچار اراده یزد خواهم نمود.

چون این مکتوب رسید کار بر شیخ دشوار گشت چاره آن دید که سرخوش گیرد و راه وطن در پیش معینا عزیمت شیراز نمود که بیصره باز گردد چون اهل یزد از اراده اش آگهی یافتند اجتماع نموده در صدد امتناع برآمدند که مبادا سلطان را چنان بخاطر رسد که اهل یزد از خوف و رودش باعث این امر گشته اند بدین سبب مورد مؤاخذه خواهند بود، بناچار عذرش مسموع نخواهد افتاد خاصه که زمستان بود الغرض از هر نوع سخن راندند تا آن بزرگوار بناچار توقف اختیار نمود پس از آن اشراف و اعیان گرد آمده در جواب نامه سلطان حیران ماندند پس شیخ عزیمت طهران نمود. بورود بطهران اکرام فوق العاده و احترام بینهایت نمود و روز بروز ارادتش زیاده ترمی گشت و چنان معتقد بود که اطاعت شیخ واجب و مخالفتش کفر است و مسائل چند سؤال نمود و شیخ رسائلی چند در جواب نوشت که در فهرست تالیفات او خواهد آمد.

چندی بعد خاطر شیخ از توقف در آنجا ملول شد ناچار آهنگ معاودت نمود چون فتحعلیشاه را این حال معلوم گشت از پی ممانعت بر آمد، بالاخره شیخ قبول کرد که در ایران اقامت کند و پادشاه خواست که شیخ در طهران توقف نماید چون شیخ مایل بانزوا بود و توقف طهران با این حال کمال منافات را داشت ابا نمود تا وقتی باز آغاز این سخن نمود که اگر میل مبارک باقامت طهران باشد منزلی مناسب تعیین شود. تعیین منزل آسان است لیکن اگر من در جوار سلطان منزل گیریم باعث تعطیل امر سلطنت خواهد بود سبب پرسید گفت آیا با احترام و عزت باید م بود یا با خواری و ذلت، گفت با کمال عزت و استقلال و جلال باید زیست ما را رضایی جز رضای آن بزرگوار و سخطی جز سخط او نیست فرمود سلاطین و حکام بقیده من تمام اوامر و احکام را بطلم جاری می نمایند و چون رعیت مرا مسموع الطاعه دانستند در همه امور رجوع بمن نموده و ملتجی خواهند گشت و حمایت مسلمانان و رفع حاجت

ایشان نیز بر من واجب است، چون در محضر سلطنت و ساطت نمایم خالی از دو صورت نیست اگر بپذیرد تعویق و تعطیل امر سلطنت است و اگر نپذیرد مرا خواری و ذلت پس شاه بفکر فرورفت و گفت امر موقوف با اختیار است هر بلدی که اختیار شود مختار مانیز همان است ما را میل و خواهشی از خود نیست. چون واگذار نمود یزد را اختیار کرد و در اوایل ذی القعدة سال هزار و دوست و بیست و سه خانواده را از بصره بیزد انتقال داد در این وقت امر شیخ در بلاد و دیار انتشار یافت و بیشتر فضلا و علماء تسلیم وی شدند و از اطراف مسائل می فرستادند و رسائل می نوشت چون دو سال بر این منوال گذشت عازم مشهد شد پس از انجام زیارت باز بیزد مراجعت کرد چندی نگذشت که عازم مجاورت کربلا و نجف شد اهل یزد را این معنی ناگوار آمده در صدمه مانعت بر آمدند هر چند التماس نمودند مقبول نیفتاد و باصفهان رفت و از آنجا بکرمانشاه عزیمت نمود و بخواش شاهزاده محمد علی میرزا دولتشاه با نهایت جلال و فراغت بال دو سال در کرمانشاه متوقف شد و از سال هزار و دوست و نه هجری در کرمانشاه بود و در سال سیم که هزار و دوست و سی و دو بود عزیمت بیت الله الحرام نمود، خلاصه ماه مبارک رمضان را در شام مانده نیمه شوال بمدینه رهسپار شد پس از فراغت از راه نجد و جبل با جمعی کثیر از حاج عزم عراق نمود چون وارد جبل گشت کاروانیان را نهاده خود با تنی چند روانه نجف اشرف شد در بین راه باطایفه ای از دزدان جنگی اتفاق افتاد، در ربیع الاول وارد نجف اشرف و از آنجا بکرمانشاه گردیده در چهارم محرم از سال هزار و دوست و سی و چهار مراجعت بکرمانشاه نمود و چند سال دیگر نیز با نهایت جلال و فراغت بال زیست تا آنکه شاهزاده محمد علی میرزا فوت کرد و در این اوقات بعزیمت زیارت حضرت رضا علیه السلام مشرف شد و از آنجا دوباره بیزد مراجعت نمود و سه ماه در آنجا متوقف بود.

شیخ بعد از چندی باصفهان رفت و علماء و اعیان و تمامی اهل آن سامان از او استقبال نمایان نمودند و بنا بر اصرار علماء و اعیان اصفهان ماه رمضان را در اصفهان توقف کرد و تمام مردم از خاص و عام حتی علمای اعلام در آن ایام صبح و شام اجتماع و ازدحام می نمودند بعد می که روزی تنی چند محض احصاء جماعت بر در مسجد مینشستند عدد ایشان را شانزده هزار نفر بشمار آوردند و این عده ای بود که با آن بزرگوار بنماز حاضر شده بودند.

۵ - وفات شیخ

پس از یکسال اقامت در اصفهان شیخ احمد بکربلا مشرف گشت و از کربلا عازم حج خانه خدا شد و از بغداد بشام رفت و در اثنای راه مزاجش را ملالتی بهم رسید و روز بروز شدت میکرد تا در دومنزل مدینه جهان فانی را ترک گفت و در روز یکشنبه بیست و یکم ماه ذی القعدة الحرام هزار و دویست و چهل و یک هجری بدنش را بمدینه طیبه نقل کرده در بقیع پشت دیوار قبه مطهره طرف جنوب مقابل بیت الاحزان دفن نمودند، تمامی عمرش هفتاد و پنج سال بود.

در روضات الجنات تاریخ تولد شیخ ذکر نشده فقط مؤلف آن عمر شیخ را در حدود نود و تاریخ وفات را در آغاز سال هزار و دویست و چهل و سه نوشته است. ۰۲ مرحوم ادوارد برون انگلیسی در تاریخ ادبیات ایران هم تاریخ وفات و عمر شیخ را از روضات الجنات نقل نموده است ۰۳.

احتمال قوی دارد که قول فرزند شیخ درست تر باشد چنانکه در آغاز شرح حال نوشتیم که تاریخ تولد شیخ را در سال هزار و صد و شصت و شش ثبت کرده و تاریخ وفات او را هم در آخر شرح حال از قول او نوشتیم و از طرفی رساله ترجمه حال شیخ بقلم فرزندش مورد توجه و اعتبار نزد آقا سید کاظم رشتی و مشایخ شیخیه بوده و همه بآن استناد کرده اند.

بنابراین دیگر جای شبهه باقی نماند که قول روضات الجنات و کسانی که از او تبعیت کرده اند درست نیست.

۶ - مصائب شیخ

مرحوم حاج محمد کریم خان کرمانی رکن رابع مشرب شیخیه درباره شیخ چنین نوشته است :

محبوب ترین امور عالم در نزد ایشان خلوت و انزوا و تفکر کردن در ملکوت

۱ - اقتباس و تلخیص از رساله فارسی شرح حالات شیخ احمد احسانی که ترجمه ایست از رساله عربیه شیخ عبدالله فرزند ارجمند شیخ، مترجم فارسی رساله محمد طاهر است که آنرا باشارت حاج میرزا محمد خان کرمانی ترجمه نموده و آن در سال ۱۳۰۹ قمری در بیته چاپ شده است.

۲ - روضات الجنات صفحه ۲۶ چاپ طهران ۱۳۰۶ هجری.

۳ - ترجمه جلد چهارم صفحه ۲۷۲ طبع طهران ۱۳۱۶ شمسی.

آسمان وزمین و آثار قدرت خدا بود و ایشان تا توانستند در میان مردم نیامدند و از دنیا و مال و جاه اجتناب نمودند و قریب پنجاه سال در گوشه انزوا نشستند و بسیاری از عمر خود را در بیابان ها و کوهها و گوشه ها گذرانیدند و بهترین چیزها در نزد ایشان نماز بود در بیابان ها، و ریاضت های شرعی بسیار دشوار می کشیدند و گویا دو دفعه تمام مال خود را مواسات فرمودند باز از برای ایشان مال بسیار جمع شد روزی زندهای خود را امر نمودند که در اطای رفتند و فقر را اطلیبیدند و امر نمودند که تمام مال خود را بر شما میاح کردم همه را ببرید.

از جمله محنت های ایشان یکی آنکه تکفیرشان کردند چرا که ایشان چیزی از خود نمی گفتند و فضل کسی دیگر را ذکر نمی کردند بلکه آل محمد (ص) و فضل آنها را می گفتند و دیگر آنکه مخالفین مجلسی برپا و کتابی تألیف کردند و هر روز آن را در آن مجلس می خواندند و شیخ را لعن و طعن می نمودند دیگر آنکه بهر کس می رسیدند آن منافقین جستجوی کردند که طبع او از چه بیشتر نفرت دارد و همان را نسبت بشیخ میدادند تا او خوب وحشت کند و از روی قلب تکفیر کند پس یکی می گفتند که شیخ جمیع علمای اولین و آخرین را از شیخ مفید تا آقا سیدعلی همه را بد میدانند و خلاف اجماع تمام علماء می گوید و بعضی دیگر می گفتند که شیخ در امیر المؤمنین (ع) غلو کرده و علی را خالق و رازق و محیی و ممیت میداند و کل خلق را بفضول بعلی میداند و از مقوض لعنهم الله می باشند بعضی دیگر می گفتند که شیخ گفته که تمام ضمیرهای قرآن بعلی بر میگردد و گفته که وقتی که میگویی ایابک نمید و ایابک نستین باید علی را قصد کنی و بگوئی که ای علی تورا عبادت می کنم و از تو یاری می جویم و بعضی می گفتند که شیخ معاد جسمانی را قائل نیست و میگوید که بدن با آخرت نمی آید و مرده ها زنده نمی شوند و بعضی دیگر می گفتند که شیخ میگوید که پیغمبر ص با جسم خود بمعراج نرفته، هر عاقلی میداند که اینها زندقه و کفر است.

هر چند شیخ در مجالس و محافل می فرمودند ای قوم من از این عقاید بیزارم و هرگز من اینها را ننوشته ام و نگفته ام و عقاید من عقاید مسلمین است و بیزار می جویم از هر اعتقادی که مخالف اجماع و ضرورت شیعیان باشد، بشرحی عصابی مسلمین

نکنید و تفریق در میان شیعیان نیندازید کسی از ایشان نمی پذیرفت، بنای نوشتن باطراف را گذاردند که شیخ احمد کافر است و جمیع مسلمین بلاد را مشوش کردند و دل های تمام ایرانیان را بشبه انداختند ۱۰۰

۷- کتاب شرح الزیاره

و قتل و غارت کر بلا

محنت دیگر که دامن شیخ را گرفت آنکه مخالفین کتاب شرح الزیاره او را نزد پاشای بغداد فرستادند و گفتند که شیخ در آنجا خلفا را قذح کرده و ابوبکر و عمر و عثمان را بزشتی یاد نموده است ۲.

داود پاشا بر اثر این تحریک و کینه ای که از شیعیان در دل داشت پس از چندی میر آخور خود را بکر بلا فرستاد و مدت یازده ماه آنجا را در محاصره گرفت و دوازده هزار گلوله توپ و خمپاره بر آن شهر ریخت و قسمت کفش کن ضریح حضرت امام حسین بر اثر این عمل خراب شد.

«باری همینکه این حکایت آن کتاب را بداد پاشا نمودند و بشیخ رسید بسیار دلگیر شدند و دیدند که دیگر ماندن در کر بلا ممکن نیست و بالاخره متعرض ایشان خواهند شد فرار برقرار اختیار کردند و بمکه معظمه ورود نمودند، شیخ مادام که کار بدشنام و تزییع مال بود صبر کردند، وقتی که کار بجان رسید اسباب خود را فروختند و با اهل و عیال و فرزندان و پسران و دختران بسفر مکه رفتند تا بنزدیکی مدینه که رسیدند روح پرفروش ایشان از این عالم رحلت نمود ۳۰۳»

۱- ص ۹۸-۱۰۶ از رساله هداية الطالبين تأليف حاجي محمد كريم خان که در ۱۲۶۱ هجری در يزد تأليف شده (چاپ سنگی محل چاپ و تاريخ چاپ معلوم نیست).

۲- صاحب روضات الجنات در ص ۲۶ مینویسد که درباره شیخ مردم بد عقیده شده و جزء چهارم از شرح زیارت جامعه او را نزد وزیر بغداد بردند و در آن جزء طعن و لعن خلفای ثلاثه و حکایت حیص بیص دیک الجن (کذا) شاعر با متوکل و ابیانی که در محضر او درباره کفر خلفای ثلاثه انشاد کرده بود مسطور است. والی بغداد امر کرد که کر بلا را خراب کردند.

این حکایت دروغ محض و کذب صریح است و مطلق از چندین حکایت است از اعراب جاهلین که عمداً با ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه نسبت داده شده است (این نکته از افادات حضرت استاد علامه بزرگوار آقای محمد قزوینی متعنا الله بطول بقاءه است).

۳- هداية الطالبين تأليف حاج محمد كريم خان کرمانی از ص ۱۰۷ تا ۱۲۳.

۸ - مذهب و پیروان شیخ

مرحوم حاج ملاهادی سبزواری حکیم معروف در بحث اصالة وجود در شرح منظومه خود حاشیه ای مرقوم داشته اند که تمام اساتید علم و حکمت روی سخن محقق سبزواری را بشیخ احمد احسائی میدانند، ترجمه حاشیه منظومه این است:

«هیچیک از حکماء باصالت وجود و اصالت ماهیت معتقد نبوده مگر یکی از معاصرین که این عقیده را قائل است و قواعد فلسفی را محل اعتبار قرار نداده و در بعضی از مؤلفات خود گفته است وجود منشأ کارهای نیک است و ماهیت منشأ کارهای زشت و این امور اصلی هستند و اولویت برای اصلیت دارند.

بدیهی است که میدانید که شر عدم ملکه است و علت عدم عدم است و چگونه ماهیت اعتباری را تولید میکند. بدان که برای هر ممکنی زوج ترکیبی ماهیت و وجودی است و ماهیت را کلی و طبیعی نیز میگویند که در جواب ماهو گفته میشود و هیچیک از حکماء نگفته اند که ماهیت و وجود دو اصل هستند. چه این گفته لازمه اش این است که هر چیزی دو چیز متباینی باشد ۴۱.

حاج ملا نصرالله دزفولی که از معارف علمای دوره ناصری است و شرح نهج- البلاغه ابن ابی الحدید را حسب الامر ناصرالدین شاه درشش جلد بزرگ بفارسی ترجمه نموده است در آخر ترجمه جلد ششم شرح مزبور در باره شیخ احمد احسائی و مذهب شیخیه با عباراتی که گویی ترجمه تحت اللفظی از عربی و بکلی از قواعد انشاء فارسی دور است چنین نوشته: ۲

«باید دانست همچنان که در میان مذهب امامیه در متأخرین علماء ایشان نیز فی الجمله مناقشات و مخالقاتی حاصل شده است و منشأ او چنگ زدن است باخبار متشابه و آمده در کتب اخبار و تأویل نمودن قرآن است باخبار غیر موثق بها در شأن ائمه خود و فی الجمله غلوئی در باره ایشان پس حادث گردید مذهبی که او را مذهب شیخی میگویند که مؤسس او شیخ احمد احسائی بود و از برای او است اصطلاحاتی در اداء مطالب خود و از این جهت مرادات شیخ ترقی داد و رونق داد آن مسلک را بعدی که نسبت داده میشود آن مسلک بخودش و گفته میشود مذهب سید کاظمی و در میان تلامذه او

بود مردمانی جاهل و بی سواد و طالبان اسم و آوازه پس ادعا میکردند مطالبی را که نه شیخ احمد و نه سید کاظم مدعی آنها بودند و بیرون آمد از ایشان رکن رابع و بابی و قره العین که تفسیر حالات ایشان ظاهر و واضحند و این مفاسد را علماء از مقدمات ظهور مهدی و قائم آل محمد (ص) میدانند.

ملا محمد اسمعیل بن سمیع اصفهانی که از حکماء معاصر شیخ احسائی است شرحی بر رساله عرشیه ملاصدرای شیرازی نوشته که قسمت اول آن در آخر کتاب اسرار الآیات ملاصدرا در طهران چاپ شده. در این شرح ایراداتی بر شرح عرشیه شیخ احسائی گرفته و اعتراضات او را بر مشرب فلسفی حکماء جواب داده است، ترجمه تقریبی مقدمه ملا محمد اسمعیل چنین است:

فاضل نبیل یار ع شامخ شیخ المشایخ شیخ احمد بن زین الدین احسائی که خداوند او را نگهدارد و از بلاها محفوظ دارد شرحی بر عرشیه ملاصدران نوشته که تمام آن جرح است برای آنکه مراد مصنف را از الفاظ و عبارات ندانسته است و اطلاعی بر اصطلاحات نداشته است.

عرشیه کتاب عظیمی است بعضی از دوستان امر کردند که شرحی بر آن بنویسم و حجاب را بردارم ایشان مطالبات فریبگی صاحب روضات الجنات (درص ٢٦) نوشته که محدث نیشابوری در رجالش در درباره شیخ چنین میگوید: « فقیه محدث عارف و حیدر در معرفت اصول دین است و از او رسائل محکمی باقی مانده و در مشهد حسین یعنی کربلا با او اجتماع افتادشکی در جلالت و ثقه بودن او نیست ».

از سید علی طباطبائی صاحب ریاض و از شیخ جعفر نجفی و میرزا مهدی شهرستانی و جمعی از علمای قطیف و بحرین اجازه روایتی داشته و عده ای از او اجازه

١ - چهار جلد از ترجمه شرح نهج البلاغه در کتابخانه دانشمند معظم آقای سید محمد مشکوة استاد دانشگاه موجود است که جلد آخر آن در سنه ١٢٩٠ تألیف شده.

روایت داشته‌اند از آنجمله شیخ کلباسی صاحب اشارات الاصول است که سه روزهم در اصفهان برای فوت شیخ اقامه عز نمود.

شیخ احمد احسائی دو فرزند مجتهد و فاضل داشته است ولی شیخ محمد فرزند بزرگش ظاهراً منکر طریقه پدر بوده مانند انکار میرزا ابراهیم پسر ملاصدرای شیرازی از پدر.

مؤلف روضات الجنات در شرح حال شیخ احمد تعریف زیادی از شیخ مینماید و در آخر شرح حال شیخ رجب بررسی در باب ظهور سید علی محمد باب شرح بسیار مفید و موجزی می‌نویسد و از تاریخ اوهام و خرافاتی که در مذهب شیعه اثنی عشریه تولید شده بحث می‌کند و آن بحث را بشیخ احمد متصل می‌سازد و درباره مشرب شیخیت چنین نوشته است:

پیروان این جماعت که آلت معامله تأویل هستند در این اواخر پیدا شدند و در حقیقت از بسیاری از غلاة تندتر رفته‌اند. . . . نام ایشان شیخیه و پشت سریه است و این کلمه از لغات فارسی است که آنرا بشیخ احمد بن زین الدین احسائی منسوب داشته‌اند و علت آن اینست که ایشان نماز جماعت را در پائین پای حرم حسینی میخوانند بخلاف منکرین خود یعنی فقهاء آن بقعه مبارکه که در بالای سر نماز می‌خوانند و بیلا سری مشهورند این طایفه بمنزله نصاری هستند که درباره عیسی غلو کرده بتثلیث قائل شده‌اند شیخیه نیابت خاصه و بایست حضرت حجة عجل الله تعالی فرجه را برای خود قائل هستند.

با این احوال چون بنظر انصاف بآثار مطبوعه شیخ مراجعه نمائیم خواهیم دید که شیخ احمد احسائی در غالب علوم متداوله اسلامی عصر خود استاد و صاحب نظر بوده و کمتر نظیری در معاصرین خود داشته است در فلسفه و عرفان پیروی از اصطلاحات قوم نکرده و ایراداتی بمجیبی الدین عربی و صدرالدین شیرازی و فیض کاشانی گرفته و گفته است که ایشان از ظواهر شرع اسلامی دور شده‌اند و باسلیقه و ذوق خاصی که

با تتبع در آثار و اخبار آل محمد نموده عقاید و آراء فلسفی را مورد استفاده قرار داده است. شیخ مشرب اخباری داشته است و اخبار را بظاهر تأویل می کرده و بقول خود تأویلی که موجب رضایت خدا و رسول است مینموده و بفضائل خاندان علی معتقد و در دوستی آنان بی اختیار بوده و میخواست است بهر وسیله که هست در نشر فضائل آل محمد بکوشد.

شیخ احمد احسائی مردی پرهیزکار و خدا شناس و شب زنده دار بوده ، ابدأ بدنیا علاقه نداشت و از هر چه که آثار ریاست از آن هویدا بود گریزان بوده. متأسفانه شخصیت برجسته شیخ مورد حسادت معاصرین قرار گرفته و مورد تکفیر واقع شده است هر چه در آثار شیخ نگاه میکنیم می بینیم چیز تازه ای نیاورده بلکه همان آراء و عقاید اسلامی را آورده فقط آنها را بامشرب خشک اخباری و ذوق فلسفی مخصوص بخود مورد بحث قرار داده و مانند هر مجتهد دیگری نظریاتی از خود ابراز کرده است .

مرحوم ادوارد براون در مقدمه کتاب نقطه الکاف راجع بشیخیه و اصول مذهبی ایشان چنین نوشته است :

« غلاة چندین فرقه بوده اند که در جزئیات باهم اختلاف داشته اند ولی بقول محمد بن عبدالکریم شهرستانی در ملل و نحل معتقدات ایشان از چهار طریقه بیرون نبوده است : تناسخ، تشبیه یا حلول ، رجعت، بداء. شیخیه یعنی پیروان شیخ احمد احسائی را در جزاین طریقه اخیره باید محسوب نمود ، میرزا علی محمد باب و رقیب او حاجی محمد کریمخان کرمانی که هنوز ریاست شیخیه در اعقاب اوست هر دو از این فرقه یعنی شیخیه بودند بنابراین اصل و ریشه طریقه بابیه را درین معتقدات و طریقه شیخیه باید جستجو نمود ؛ اصول عقاید شیخیه از قرار ذیل است :

١ - ائمه اثنی عشر یعنی علی با یازده فرزندش مظاهر الهی و دارای نعوت و صفات الهی بوده اند ،

٢ - از آنجا که امام دوازدهم در سنه ٢٦٠ از انظار غایب گردید و فقط در آخر الزمان ظهور خواهد کرد ، برای اینکه زمین را برکند از قسط و عدل بعد از آنکه

پرسیده باشد از ظلم و جور، و از آنجا که مؤمنین دائماً به هدایت و دلالت او محتاج میباشند و خداوند بقتضای رحمت کامله خود باید رفع حوائج مردم را بنماید و امام غایب را در محل دسترس ایشان قرار دهد بناً علی هذه المقدمات همیشه باید مابین مؤمنین يك نفر باشد که بلاواسطه با امام غایب اتصال و رابطه داشته و واسطه فیض بین امام و امت باشد، این چنین شخص را باصطلاح ایشان «شیعه کامل» گویند.

۳- معاد جسمانی وجود ندارد فقط چیزی که بعد از انحلال بدن عنصری از انسان باقی میماند جسم لطیفی است که ایشان «جسم هورقلیائی» گویند بنابراین شیخیه فقط بچهار رکن از اصول دین معتقدند از اینقرار:

- ۱- توحید، ۲- نبوت، ۳- امامت، ۴- اعتقاد بشیعه کامل، در صورتیکه متشرعه بابالاسری (یعنی شیعه متعارفی) بینج اصل معتقدند، از اینقرار: ۱- توحید، ۲- عدل
- ۳- نبوت، ۴- امامت، ۵- معاد.

شیخیه باصل دوم و پنجم اعتراض کنند و گویند لغو است و غیر محتاج الیه چه اعتقاد بخدا و رسول مستلزم است ضرورتاً اعتقاد بقرآن را با آنچه قرآن متضمن است از صفات ثبوتیه و سلبیة خداوند و اقرار بمعاد و غیر آن و اگر بنا باشد عدل که یکی از صفات ثبوتیه خداوند است از اصول دین باشد چرا سایر صفات ثبوتیه از قبیل علم و قدرت و حکمت و غیرها از اصول دین نباشد ولی خود شیخیه در عوض يك اصل دیگر که آنرا «رکن رابع» خوانند در باب اعتقاد بشیعه کامل که واسطه دائمی فیض بین امام و امت است بر اصول دین افزوده اند و شکی نیست که شیخ احمد احسائی و بعد از او حاجی سید کاظم رشتی در نظر شیخیه «شیعه کامل» و واسطه فیض بوده اند بعد از فوت حاجی سید کاظم رشتی در سنه ۱۲۵۹ ابتدا معلوم نبود که جانشین وی یعنی شیعه کامل بعد از او که خواهد بود ولی طولی نکشید که دومدعی برای این مقام پیدا شد یکی حاجی محمد کریمخان کرمانی که رئیس کل شیخیه متأخرین گردید دیگر میرزا علی محمد شیرازی که خود را بلقب باب یعنی در میخواند، مفهوم و مقصود از این کلمه تقریباً همان معنی بود که از شیعه کامل اراده میشود. ۴۱۰۰.

۱- مقدمه نقطه الکاف از روی چاپ علیحدہ آن که در ۱۳۲۹ قمری در بیسی بعمل

آمده (ص ۲۷ - ۳۰)

ابراهیم بن عبدالجلیل از فضلالی شاگردان شیخ احمد احسانی و سید کاظم رشتی در رساله‌ای که با اسم «تحفة الملوك فی سر السلوك» نوشته و آنرا ابتداء در سال ۱۲۴۷ بهیاس میرزا و بعد از مرگ او همان نسخه را بمحمد میرزا ولیعهد تقدیم نموده است در طی همین کتاب خود در مبحث اختلاف علماء چنین مینویسد: «در اول ورود بحضور مسعود علامه عالم مروج دین خاتم استادی استاد البشر و حید العصر شیخ احمد احسانی اعلی الله مقامه که هنوز این مقامات را ندیده بودم و غور تمام در علم منطق و مجادله که اهل عالم در همین محافل غور دارند داشتم مسائل چند که حل آن بعلم منطق و طریقه مجادله راست نیاید نزد بنده بلکه همه علمای عصر لاینحل بود از جناب مستطاب سؤال کردم، از آنجمله اختلاف علمای شیعه بود که یکی اخباری و دیگری اجتهادی یکی عمل بمطلق مظنه کند دیگری بظنی خاص که از کتاب و سنت حاصل آید و همچنین یکی بارشاد باطن و طریقه ریاضت مردم را بحق دعوت کند و دیگری بپرهان عقلی و استدلال فلسفی عرض کردم در این صورت بمن یقتدی طالب الحق لیقتدی، قال رحمة الله تعالی کلاماً موجزاً فی حق المذهب احق ان یکتب بالذهب بل هو مکتوب فی اللوح المحفوظ و محفوظ عند الله و مرفوع الیه اذ هو الکلم الطیب و الکلم الطیب یرفه قال رضی الله عنه یقتدی بعالم عامل متورع یعنی بالکتاب و السنة، همین کلام مختصر طالبان را کافی باشد چه عالم عامل که باورع و تقوی باشد بنور ایمان راه رود و از صراط مستقیم کنار نشود خاصه که عمل بکتاب و سنت نماید که خود صراط مستقیم و میزان قویم است» ۱.

۸ - فهرست تألیفات شیخ احسانی

مهمترین کتب تألیفه شیخ احمد احسانی که مثل اکثر شاگردان و پیروانش بکثرت تألیف ممتاز بوده بقراردیل است:

- ۱- کتاب شرح الزیارة در شرح زیارت جامعه کبیر ۴ جزء چاپ تبریز.
- ۲- شرح عرشیه ملاصدرالدین شیرازی، طبع ایران.
- ۳- شرح مشاعر ملاصدرالدین شیرازی، طبع ایران.

۱- يك نسخه خطی از این کتاب در تصرف مدیر مجله ماست و این فصل با اجازه نویسنده اصلی مقاله از آن نسخه اقتباس و براین مقال افزوده شده.

٤- جوامع الکلم دو مجلد بزرگ جلد اول مشتمل بر چهل رساله جلد دوم مشتمل بر پنجاه و دو رساله و دوازده قصیده در رثاء حضرت امام حسین طبع تبریز .
 ٥ - شرح فواید، مشتمل بر کلیات معارف حکم الهیه و معارف ربانیه مشتمل بر هجده فایده، چاپ تبریز . این کتاب مشتمل است بر اصطلاحات فلسفی و کلامی که شیخ در تالیفات خود آنها را استعمال نموده است .

٦- رساله در جواب شیخ علی بن عبدالله مشتمل بر سؤالاتی چند از تحقیق بمراتب وجود و شرح حروف بیست و هشت گانه بطوریکه بمراتب تکوینیه مطابق باشد و معنی عقل و شؤنات و تطورات آن در غیب و شهود و اسرار دیگر (خطی)،
 ٧- رساله در جواب آخوند ملا محمد دامقانی مشتمل بر سؤالاتی چند از کیفیت معنی بسط الحقیقه کل الاشیاء و استفسار از حق این مسئله و پاره ای از متعلقات این مسئله (خطی)
 ٨- رساله در جواب مرحوم شیخ احمد قطیفی مشتمل بر چند سؤال یکی در اینکه نیت وجه در عبادت شرط است یا مطلق قربت کافی است دیگر در معنی نیت وجه که در السنه فقها دایر است و پاره ای چیزها که از این قبیل است (خطی)،
 ٩- کشکول در بعضی تجربیات و اخبار غریبه و ادعیه و غیره (خطی)

١٠- رساله در جواب سؤالات شیخ محمد حسین نجفی مشتمل بر چند سؤال یکی در باب ضروریات پنجگانه دین، دیگری در خصوص هفتاد و دو واجبی که قبل از نماز مصلی باید بدانند . سوم در مستحبات نود و نه گانه صلوة صبح (خطی).

١١- رساله در جواب بعضی مشتمل بر سؤالاتی چند در باب معنی انالله و انالیه راجعون و در خصوص رؤیت پروردگار که در ادعیه و آثار است (خطی)،

غالب آثار مطبوعه شیخ وقف عام است و بعضی از کتابهای او را مرحوم سید کاظم رشتی و حاج محمد کریم خان کرمانی بفارسی ترجمه و نقل کرده اند .

بامراجعه بآثار شیخ مرحوم احساسی مسلم میشود که او مذاق اخباری داشته لیکن اخبار و احادیث را بمشرب فلسفی خود توجیه و تشریح می کرده و با عرفان و عرفا و فلسفه اشراق و مشاء مخالف بوده و کتاب شرح فواید او بهترین دلیل این مدعی است چه او خود دارای اصطلاحات و بیانات خاصی است و در مقابل مشرب سایر فلاسفه و عرفا مذهبی مخصوص دارد و بهمین جهت است که مورد انتقاد حکمای عصر خود قرار گرفته است .